

# سالار صبر

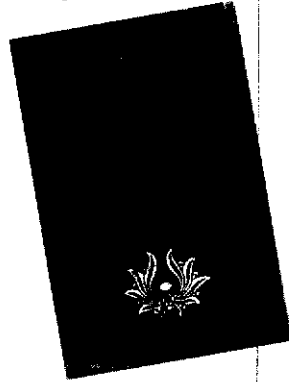
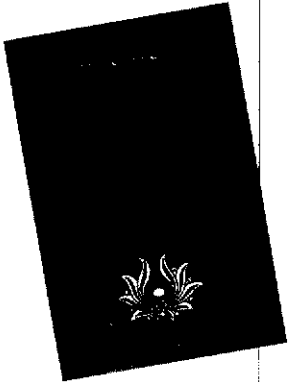
گفت‌وگو با  
استاد طاهره صفارزاده



● در طول مسیر که برای شرفیابی به حضور حضرت عالی می‌آمدیم، روزنامه‌های امروز را تورق می‌کردیم از قضا پرفسور فتحی که از جوانان طراز اول ایرانی در آمریکا هستند و در چاپ و نشر قرآن دکتر اروینگ سهیم بوده‌اند مصاحبه‌ای کرده بودند و در پاسخ به یکی از سؤالا که مصاحبه‌کننده خوابسته بود ایشان مقایسه‌ای داشته باشند بین قرآن ترجمه حضرت عالی و ترجمه دکتر اروینگ، پاسخ داده بودند که این دو ترجمه قابل مقایسه نیست و ترجمه خانم صفارزاده در بین تمام ترجمه‌های قرآن به انگلیسی، حرف اول را می‌زند، اگر مناسب می‌بینید گفت‌وگو را از همین جا شروع کنیم، از کلام خدا و به تعبیر خودتان 'قرآن حکیم' و ترجمه دوز بانه‌ای که از آن منتشر کرده‌اید.

□ این قرآنی است که به لطف خدا اشکالات ترجمه قرآن - حداقل آنچه مربوط به علم ترجمه بوده - را رفع کرده، من اسم قرآن را سی سال قبل که فکر نمی‌کردم روزی مترجم شوم، خواب دیدم، سیزده سال پیش از انتشار قرآن، آیه‌ای که قرآن را با آن به تضاد تمام کردم خواب دیدم، اینها مرا روز به روز بیشتر به عالم غیب متوجه کرد، نکته‌ای که آن گونه که باید در دین شناخته نشده است که دست و پای تجاوز و استثمار را ببندد.

اگر در جامعه دینی 'یؤمنون بالغیب' مقدم بر 'یقیمون الصلاة' مد نظر نباشد، دین آن کمک لازم را نخواهد کرد، یعنی شما باید بدانید که چرا و در چه پیشگاهی به نماز ایستاده‌ای، ایمان داشته باشی به چیزهایی که می‌خوانی و آنچه در قرآن است، آن وقت 'یقیمون بالغیب' مقدم است بر 'یقیمون الصلاة' اگر این طور باشی به سراغت خواهند آمد و تو را هدایت خواهند کرد، در شعر 'سفر زمزم' ما رفته‌ایم امامزاده داود، اینجا می‌گویم: 'دلیل راه به روار می‌گفت از امام چیزی طلب نکنید، اما من زن از مبدی را می‌شناسم که چون دستش به ضریح برسد گریه خواهد کرد و خواهد گفت: یارب نظر تو بر نگردد' در آن زمان که من این شعر را گفتم آگاهی امروز را از دین و قرآن ندانستیم اما فطرت من الهی عمل کرده است، من فکر می‌کنم این الهام صریح است، که در مقدمه کتاب 'هفت سفر' نوشته‌ام که چگونه از آنجا من رسیدم به 'سفر در آینه‌ها'، از آن یقین چگونه رسیدم به این



سال قبل از آنکه من دانشجوی آنجا بشوم تدریس کاربردی ترجمه به تصویب برنامه‌ریزان آموزشی رسیده بود، تأسیس مدرسه ترجمه در ایران هم در سال ۶۹ بر اساس همین تحول بود.

در بازگشت به ایران به نقل و قول از مسئولان وزارت علوم سابق، من اولین استاد تدریس کاربردی ترجمه به حساب آمدم. سالها در دانشگاه شهید بهشتی و دیگر دانشگاههای ایران تدریس کاربردی ترجمه را ضمن نقد علمی ترجمه بر روی تکالیف دانشجویان که در منزل انجام داده بودند، در کلاس آموزش دادم و کارشناسانی برای این هنر پرورش یافتند، زمانی که مسئولیت کتابهای زبان تخصصی برای رشته‌های مختلف دانشگاهی به من واگذار شد، پیشنهاد یا تئوری "ترجمه تخصصی" را با گذاشتن تمرین "معادل‌یابی" در کتابهای درسی مطرح کردم و تحقق بخشیدم و بالاخره خودم هم به لطف خداوند بر اساس همین نظریه به تألیف کتاب "ترجمه مفاهیم بنیادی قرآن مجید" توفیق یافتم.

### ● الان مشغول چه کاری هستید؟

□ الان مشغول تدوین یک سری مقالات هستم که عموماً راجع به علم ترجمه است، برخی را می‌نویسم و برخی هم یادداشتهایی بوده که نیاز دارند کامل‌تر شوند. باید عرض کنم ترجمه قرآن وقت زیادی از من گرفت، در کنار تدوین مقالات ترجمه، احساس می‌کنم به‌طور جدی باید کتابهای درسی ترجمه شده را مورد بررسی قرار دهم، چون اشکالات زیادی به آنها راه پیدا کرده و کسی هم به آن توجه نمی‌کند.

### ● هیچ وقت تصمیم نگرفته‌اید، نهج البلاغه را نیز مانند قرآن ترجمه کنید

□ یک وقت برخی شیعیان مقیم انگلستان که اهل زامبیا بودند، با خودشان مقداری پوند آوردند و از من خواستند نهج البلاغه را به انگلیسی ترجمه کنم گفتم: نه، شما پولتان را ببرید، چون واقعاً کار مشکلی است، چون در نهج البلاغه هم مثل قرآن مجبور بودم بتنهایی کار را انجام دهم، در ترجمه قرآن بعضی وقتها که می‌خواستیم از کسی کمک بگیریم، فارسی‌دان می‌آوردیم، انگلیسی نمی‌دانست، انگلیسی‌دان می‌آوردیم، قرآن نمی‌دانست، این بود که بیشتر امور نمونه‌خوانی و ویراستاری را خودم انجام دادم، حالا به این فکر افتاده‌ام از نهج البلاغه گزیده‌ای را ترجمه کنم، آن هم از خطبه‌ها و نامه‌هایی که خطاب عام دارد، برای اینکه شما می‌دانید برخی موضوعاتی که حضرت علی (ع) در نهج البلاغه مطرح می‌فرمایند جنبه‌های قومی و قبیله‌ای دارد و مشحون از اسامی خاص است که برای خارجی‌ها چندان قابل فهم نیست و نیاز به آوردن توضیحات مفصلی دارد، بنابراین فکر می‌کنم از نامه‌ها و خطبه‌هایی که جنبه آموزشی عام دارد و به طور کلی محتوای آن معرفی اسلام است اگر به صورت گزیده ترجمه کنم کار شایسته‌ای است و امیدوارم با ارادتی که به حضرت دارم، توفیق این کار را پیدا کنم.

### ● تا از حوزه بحث ترجمه خارج نشده‌ایم خوب است نظر شما راجع به وضع ترجمه معاصر نیز بشنویم، ارزیابی شما از این جریان چیست.

□ من اخیراً ترجمه زیادی نخوانده‌ام که بتوانم با اشراف کامل

یقین، به یقین عینی، قرآن از ما می‌خواهد که کرامات و معجزات را برای دیگران تعریف کنیم و بگوییم که عالمی به عنوان عالم غیب هست "و اما بنعمت ربک فحدث" یک آدم تحصیل کرده مثل من که شصت و هشت کتاب علمی زیر نظر او وارد دانشگاهها شده است، وقتی از دین حرف می‌زند، دیگر عاطفی و احساساتی نیست، دین اگر بدون آگاهی به نظارت عالم غیب باشد امری صوری و سرشار از فریب است کما اینکه ما داریم می‌بینیم که بسیاری از مسلمانها از هیچ بدی و ظلم و رشوه‌خواری پرهیز ندارند، می‌گویند نماز را خوانده‌ام، روزها را گرفته‌ام و پستم را هم که دارم، من در مصاحبه‌ای گفتم زمانی که در یک بحران شدید بودم شبی حضرت علی (ع) را خواب دیدم، فرمودند بر سوره مسد مداومت کن، من آیه تبت پدا ای لهب را در شعر سفر عاشقانه آوردم و آن شعر موفق شد، کاملاً هدایتها را حس می‌کردم، هر وقت هم غفلت می‌کردم یک توگوشی می‌خوردم یا به اصطلاح گوشم کشیده می‌شد یا به طرز صریحی می‌فرمودند و مرا متوجه می‌کردند، من در بین اهل مشتاق به مذهب کسی را مثل خودم نمی‌شناسم که قدم به قدم او را هدایت کرده باشند. به گونه‌ای که خودم الان نمی‌دانم که چگونه راه را آمده‌ام، قرآن را که عمیق خواندم و جذب کردم، نگرشم به دنیا عوض شد بدون اینکه ادعا کنم قرانت جدیدی دارم و یا بطن دیگری از قرآن را رو کرده‌ام، به این نکته رسیده‌ام که همین ظاهر قرآن را ما خوب نفهمیده‌ایم، در عین حال من خودم را در این رابطه، نسل فدا شده می‌دانم.

### ● چگونه به ترجمه علاقه‌مند شدید؟

□ من مدت‌ها بود که به سبب بیهوده دانستن محفوظات ادبی و تاریخ ادبیات، از ادامه تحصیل در زبان و ادبیات انگلیسی منصرف شده بودم، در آمریکا متوجه شدم رشته‌ای برای شاعران و نویسندگانی که لیسانس زبان دارند و طالب تدریس هنر خود در دانشگاه هستند ایجاد شده، تدریس کاربردی نقد ادبی، بررسی تحقیقی آثار بزرگان شعر و داستان، تدریس کاربردی ترجمه، شناخت ادبیات جهان، دارا بودن هنر دوم و خلق آثاری در آن زمینه از رئوس برنامه بودند، پایان نامه هم یک اثر خلاقه مقرر شده بود. من فرصت را غنیمت شمردم و پس از گذراندن امتحان جامع که هشت ساعت طول کشید و برخی دانشجویان آمریکایی قبول نشدند برای درجه MFA ثبت نام کردم، ضمن آموختن تدریس کاربردی نقد ادبی، پروژه شعر امروز جهان را برعهده گرفتم، همچنین دو فیلم کوتاه (۸ و ۱۶) برای هنر دوم که داشتن آن برای دانشجویان این رشته امری الزامی است ساختم و مهمتر از همه اینکه واحدهای زیادی از کارگاه ترجمه یا تدریس کاربردی ترجمه را گذراندم و از این بابت خیلی خوشنود بودم چون در ایران در دوره لیسانس درس ترجمه در حد انشاء خواندن در دبیرستان برگزار می‌شد، بدون نقد و بررسی و آموزش، زیرا از طرفی برنامه درسی زبانهای خارجی در دانشگاههای آسیایی مطابقت داشت با برنامه‌ریزی دانشگاههای اروپایی و آمریکایی و از طرف دیگر با وجود تاریخ کهنسال ترجمه در دنیا، تا اوایل سالهای ۱۹۶۰ تدریس آن در مغرب زمین باب نشده بود و ترجمه یک اثر، به عنوان هنری خصوصی و فردی مورد توجه قرار می‌گرفت تا اینکه به پیشنهاد شاعران و نویسندگان دانشکده ادبیات دانشگاه "ایوا"، ۳



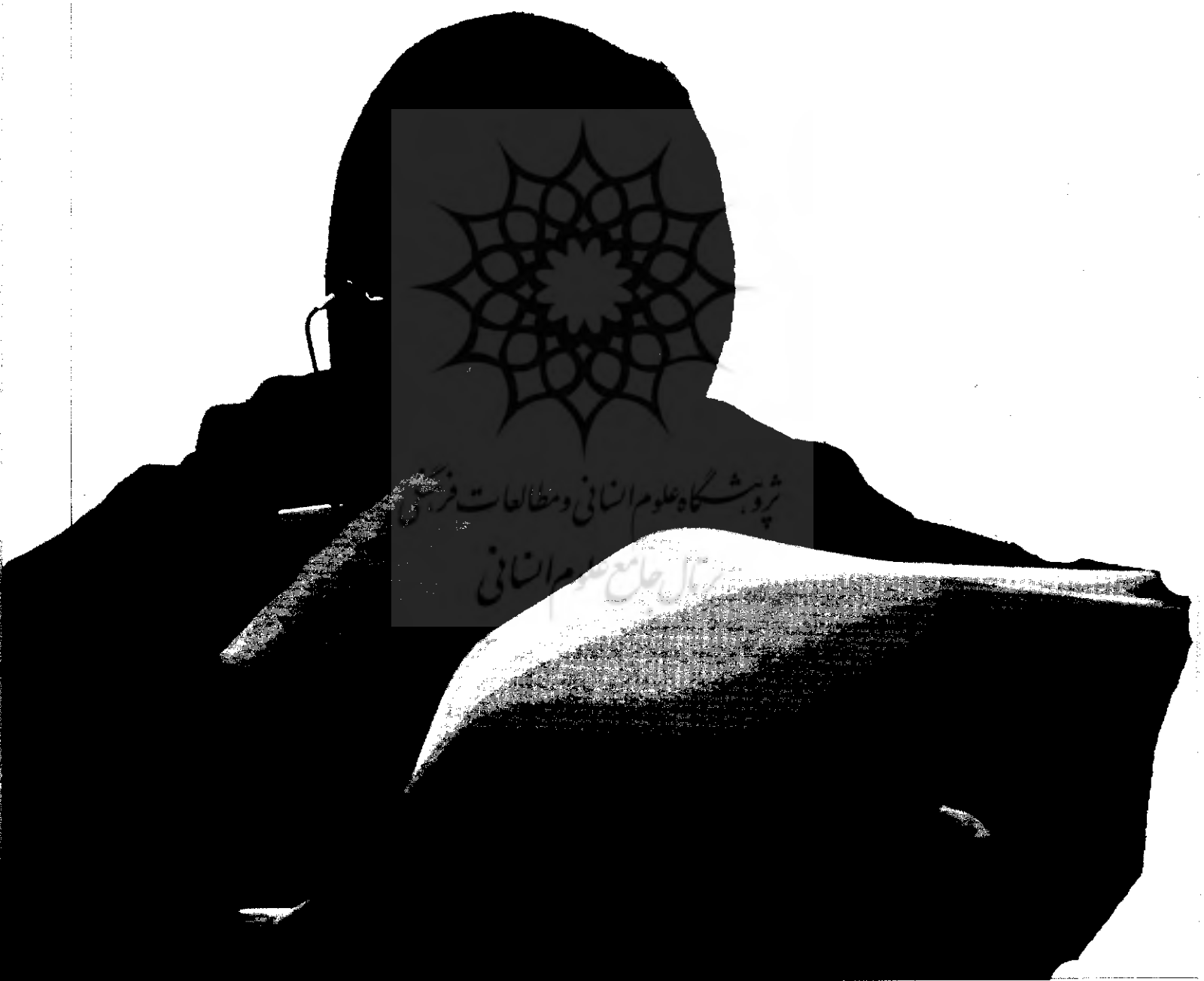
نظر بدهم اما در کتاب "اصول و مبانی ترجمه" کار مترجمان مشهور را مورد نقد و بررسی قرار داده‌ام، نقد من کاملاً علمی بوده و هیچ حب و بغضی در آن دخیل نبوده و اصلاً بسیاری از آن مترجمان را نمی‌شناختم، البته عده‌ای بدون توجه به اینکه نقد و بررسی ترجمه‌ها تخصص و مسئولیت علمی من است و باید این کار را بکنم، ناراحت و نگران شده‌اند.

● ملاک شما برای انتخاب یک کتاب به قصد ترجمه چیست؟

□ من روی محتوای متنی که ترجمه می‌شود خیلی حساس هستم و معتقدم باید متن ارجمند باشد و چیزی به مخاطب بدهد، من در طول سالهای تدریس در دانشگاهها هشت کتاب را در حین تدریس به دانشجویانم ترجمه کردم اما هیچ کدام را به نام خودم و یا حتی نام مستعار چاپ نکردم، با خودم فکر کردم با این کتابها از نظر ارزش اندیشگی صددرصد موافق نیستم، برای من خیلی مهم است که چه چیزی به جامعه تقدیم می‌کنیم، خوب است اینجا این جریان را تعریف کنم: یک وقتی به من گفتند هدا گابلر اثر ایسن

ترجمه شده است، متن سختی هم هست، از طرف انتشارات زمان برای ترجمه آن با من قرارداد بستند من هم با اینکه متن دشواری بود خیلی زود آن را ترجمه کردم، اما وقتی ترجمه تمام شد دیدم با این ترجمه من چه چیز می‌خواهم به جامعه بدهم، کتاب، زندگی یک زن اشرافی و متجمل را به تصویر می‌کشد که خودکشی کرده است، رفتم به انتشارات زمان و گفتم این هم ترجمه و تعجب کردند که چقدر زود کار را تمام کرده‌ام، اما به آنها گفتم این ترجمه را به شما نخواهم داد چون چیزی ندارد که به جامعه بدهد، وقتی از تعهد حرف می‌زنیم، باید متعهد باشیم، پیشنهاد کردند اسم مستعار بگذارم، قبول نکردم، گفتم این را آوردم که ببینید توانستم ترجمه کنم اما چون حرف ارجمندی ندارد، حاضر نیستم چاپ شود.

● نگاه تازه به پدیده‌ها از ویژگیهای بارز شعر شماست، تعبیر "قرآن حکیم" برای کتاب خدا و تعبیرهای "سالار صبر" و "کفالت امامت" برای حضرت زینب (س) و همچنین شعر "هفت سین" شما، ما



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مرکز مطالعات علوم انسانی

آغاز شده بود، شعر "کودک قرن" همه جا منتشر شده بود، موسسه‌ای فیلمی بر اساس آن شعر ساخته بود و مرا هم دعوت کردند به همراه نمایش فیلم، شعر را در تلویزیون بخوانم، اما وقتی به آنجا رفتم ناگهان از طرف ساواک آمدند و جلوگیری کردند و گفتند این شعر توهینی به زنان اشراف است و من از آن لحظه به بعد احساس می‌کردم که تحت نظر هستم، آنها به دنبال شعری بودند که خلاف این تفکر باشد، به همین خاطر کتابهای "عصیان" و "دیوار" فروغ را به شدت ترویج کردند. من در آن سالها تنها بودم و از هیچ طرف حمایت نمی‌شدم، اما خدا حمایت و هدایت فرمود.

● از چه زمانی احساس کردید از این تنهایی بیرون آمده‌اید و کسانی با شما همصدایی می‌کنند.

□ بیرون آمدن از این تنهایی و غربت در اثر حمایت و همصدایی شاعران نبود من قبل از انقلاب به‌طور مداوم تحت فشار بودم، تحت فشار به خاطر شعرهای ضد استعماری ویژه با کتاب "طنین در دلنا" یادم هست سال ۵۴ که شعر "سفر عاشقانه" چاپ شد از آن موقع جوانهای مستعد و علاقه‌مند که عرق دینی داشتند دور و برم جمع شدند و من متوجه شدم که این جوانهای باذوق از تکنیکهای هنری بی‌بهره‌اند، راه‌اندازی "کانون فرهنگی نهضت اسلامی" در سالهای بعد نتیجه همین تشخیص و احساس نیاز بود. این بود که سال ۵۶ کانون فرهنگی نهضت اسلامی را به کمک نویسندگان سرشناس مسلمان راه انداختم تا جوانهای مسلمان بتوانند حرفشان را به‌صورت هنری بزنند، زحمت اساسنامه هم بر گردن شهید باهنر و آقای میرحسین موسوی بود، در همان ایام شب شعر "انستیتو گوته" در مقابله با رژیم شاه برگزار شد و من در آنجا شعر "سفر عاشقانه" را خواندم البته آقای گرماردی هم با من همصدا بودند و شعر خواندند البته شعر ایشان مذهبی بود اما سیاسی نبود، من دیدم بین این جمعیت صد نفری مسلمان فقط ما دو نفر شعر مذهبی داریم این بود که برای تشکیل کانون فرهنگی نهضت اسلامی مصمم‌تر شدم، با آقای گرماردی در میان گذاشتم و با ایشان برای مشورت خدمت آیت‌الله طالقانی رفتیم، آیت‌الله طالقانی در اولین دیدار به من گفتند که "خانم به جدم در زندان شعر شما به ما روحیه می‌داد."

به کتاب "سفر پنجم" من اجازه انتشار نمی‌دادند یعنی ساواک نمی‌گذاشت بخش شود، البته شمس‌آل احمد دنبال گرفتن مجوزش بود تا اینکه یک نسخه از کتاب را از آقا شمس گرفتم و بلیط مشهد خریدم و مشرف شدم به بارگاه علی بن موسی الرضا (ع) و خدمت ایشان گفتم "آقا من مجوز این کتاب را از شما می‌خواهم"، روز بعد شمس‌آل احمد زنگ زد و گفت "کجا بودی بیا که این پدر سوخته‌ها اجازه پخش کتابت را داده‌اند." به او گفتم "آنها ندادند، امام رضا (ع) از خدای تعالی گرفتند"، که واقعاً معجزه بود، قبل از انقلاب، روزنامه کیهان نوشت "سفر پنجم" بهترین کتاب سال بود، باری برای تشکیل کانون جا نداشتیم تا اینکه آقای میرحسین موسوی دفتر کار خودشان را در اختیار قرار دادند برای ثبت نام و حدود سیصد نفر ثبت نام کردند و همزمان، انقلاب پیروز شد و ما برای آموزش این سیصد نفر که ثبت نام کرده بودند جا نداشتیم دوستان پیشنهاد کردند ساختمان فلسفه شاهنشاهی را بگیریم اول آقای مطهری گفته بودند این ساختمان باشد برای

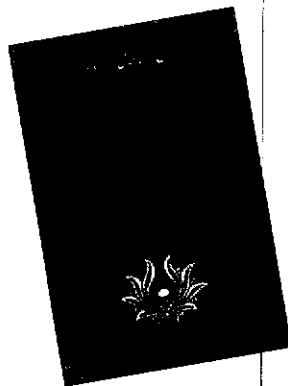
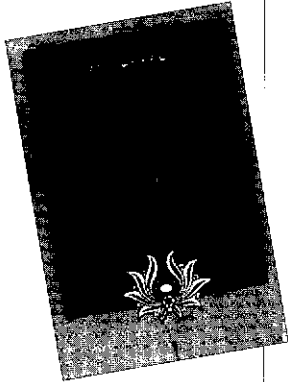
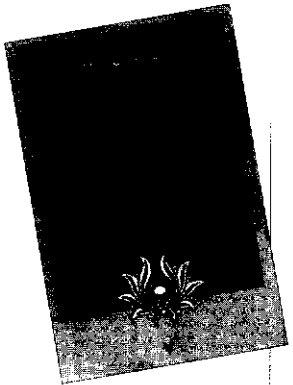
هفت‌سین را هزاران سال است که داریم اما هفت‌سینی که شما می‌چینید و ارائه می‌کنید چیز دیگری است؛ هفت‌سین نمادی ملی است که شما آن را سرشار از مفاهیم اسلامی کرده‌اید.

□ ما مخالفتی که با هفت‌سین ملی نداریم، یک شرارتی که برخی نقد نویسان مزدور اخیراً از عهده‌اش برآمده‌اند این است که خواسته‌اند بگویند و جمله‌ای در اینترنت آورده‌اند که خانم صفارزاده پیش از آنکه یک ایرانی باشد یک مسلمان است و من در اثر جنگیدن به راه حق و برای مردم و وطنم، خدا دستم را گرفت و هدایت کرد وقتی در همین شعر "سفر عاشقانه" می‌گویم "و عشق من به خاک اسیری است که چهره یوسف دارد و صبر ایوب" از سرزمین و مردم آن دفاع کرده‌ام منتها اینها همه چیز را به بازی گرفته‌اند و تلقین می‌کنند که ما کاری به ایران نداریم و می‌خواهیم بر اساس اسلام اینترنت‌نشال زندگی کنیم در صورتی که اصلاً این‌طور نیست کسی که دلش برای وطن سوخت با استعمار می‌جنگد، دل من برای همه وطنها سوخت من حرف حق زدم و خدا هدایت کرد من الان که به برخی از شعرهای نگاه می‌کنم با خودم می‌گویم عجب جرتی داشته‌ام که این حرف‌ها را زده‌ام در همین شعر "فتح کامل نیست"، جنگ اعراب و اسرائیل بود در آن شش روز، تمام رادیوهای عربی صدای اذان پخش می‌کردند و من این قدر منقلب شده بودم که آن شعر را گفتم، در انقلاب ما هم فتح کامل نیست، من آن موقع خیلی جوان بودم که این شعر را گفتم، من همه اینها را از قرآن و هدایت الهی می‌دانم ما وقتی به دانشگاه رسیدیم، نیروی چپ حاکم بود و شما جرئت نداشتید از دین دم بزنید ولی برای من چنان معجزات و کراماتی پیش می‌آمد که می‌فهمیدم جایگاه من و راه من چیز دیگریست.

اینها که دم از ایران و ملیت می‌زنند موقع مبارزه کجا بودند من اولین بار صفت "نستوه" را برای دکتر مصدق در شعر آوردم.

● دورانی که شما به سرودن شعر مبارزه اشتغال داشتید از منظری دوران حساسی است در واقع دهه بین سالهای ۳۲ تا ۴۲، دورانی که همه آزادی خواهان ملی گرا سرکوب شده‌اند و از جبهه مبارزان مسلمان نیز، فدائیان اسلام به شدت سرکوب و بسیاری از آنها اعدام شده‌اند، در این جو خفقان و وحشت و از طرفی پراکندگی و بی‌سروسامانی و فقدان رهبری تا سال ۴۲ که امام قیام می‌کنند و جریان مبارزه دارای رهبر می‌شود، در این فاصله شعر "رهگذر مهتاب" با آن باورهای مذهبی متولد می‌شود، البته بیشترین جلوه را شعر معاصر در همین دهه دارد اما همه از شکست و ناامیدی حرف می‌زنند، کسانی چون، شاملو، سایه، کسرائی، اخوان، جنبش لائیکها هم که از آن طرف مردم را به بی‌بند و باری دعوت می‌کرد، کسانی چون نادرپور و توللی، واقعاً شما در موضع خودتان تنها بودید، از آن سالها بگویند.

□ من آن سالها وقتی شعر "کودک قرن" را گفتم، فرزندی داشتم و نسبت به او مادر مسئولی بودم، برای هزینه زندگی‌ام کار هم می‌کردم ساعتی ده تومان در مدارس زبان، درس می‌دادم آن شعر وقتی منتشر شد طبیعی بود که خلاف سلیقه روشنفکران بود، اوضاعی بود که هم چپگرایی سلطه داشت و هم تهاجم فرهنگی

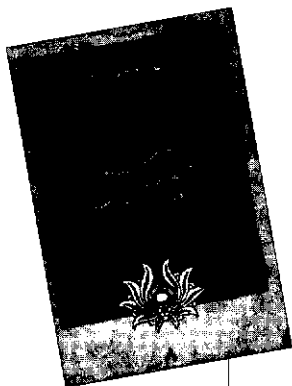
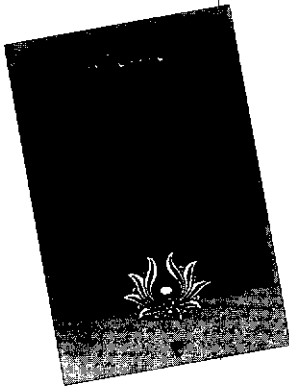


فلسفه اسلامی که ما گفتیم آقا، فلسفه اسلامی را در دو اتاق هم می‌شود مطرح کرد و به بحث گذاشت اما ما برای آموزش هنر و ادبیات مثل نقاشی، عکاسی و فیلم‌سازی، شعر و داستان و ... نیاز به فضاهای بیشتری داریم تا اینکه شهید مطهری هم موافقت کردند و آن ساختمان در اختیار ما قرار گرفت.

البته انقلاب که پیروز شد ما دیگر آقایان را ندیدیم چون همه مسئولیت‌هایی را بر عهده گرفته بودند، البته اساتید بسیار توانمند و مخلصی با من به صورت رایگان همکاری کردند، آقایان دهقانپور، ندیمی، صادق بریرانی و زاهدی، ... و فقط یادم هست که آقای به نام دکتر ملکی که بعدها رئیس دانشگاه تهران شدند به ما پنجاه هزار تومان کمک کردند و وسایل مورد نیاز مثل دوربین و وسایل نقاشی و غیره را جوانها از این طرف و آن طرف تهیه می‌کردند، من از همان حقوقی که از دانشگاه می‌گرفتم نان و پنیر و حلواورده می‌خریدم و همین غذای هنرآموزانی بود که به من در اداره گروه‌ها کمک می‌کردند با این حال جوانها خیلی خوب از اساتید استفاده کردند و

نیروه‌های خوبی برای هنر و فرهنگ انقلاب تربیت شد، بعضیها سعی کردند بگویند ما این مجموعه را در مقابل کانون نویسندگان علم کردیم در صورتی که اصلاً این‌طور نبوده است، من کاملاً تنها بودم و به صورت مستقل مبارزه می‌کردم از طرفی از همان اعضای کانون، کسانی چون مرحوم شاملو و سیمین دانشور دوستانی بودند که بعد هم با من دوست بودند؛ من تنها نیازهای آموزشی جوانان مستعد مسلمان را در نظر داشتم و الان هم که خیلی از آنها را در مقامات بالاتر می‌بینم می‌گویند ما هرچه داریم از همان آموزشهای دوران بی‌پولی داریم، بعد هم آقای امامی کاشانی ما را یک‌روز برای ناشتایی دعوت کردند و من به همراه بچه‌ها به دیدن ایشان در مدرسه شهید مطهری رفتم، آقای امامی کاشانی پیشنهاد کردند که شما و این جوانان آموزش‌دیده بیایید و سازمان تبلیغات اسلامی را تأسیس کنید که من نپذیرفتم و گفتم کار اجرایی از من بر نمی‌آید، همان موقع هم که به ریاست دانشگاه انتخاب شدم چون رئیس قبلی که آقای بنی‌صدر منصوب کرده بود استعفا نداد، هیچ تمایلی به مقابله نشان ندادم و اگر قبول کردم که رئیس





می‌نگرید و به همین خاطر نزدیک شده‌اید در این مواضع به بسیاری از شاعران بزرگ جهان از جمله پرشت حالا گرایشهای چپ و فرهنگ آلمانی پرشت به جای خودش من قسمتی از شعر "در پیشواز صلح" شما را می‌خوانم و بخشی هم از یک شعر "پرشت" را "در حوزه نظارت‌الله / اگر در اشتیاق دیده شدن هستی / از ذهن خویش قصد دسیسه و طرح توطئه را خارج کن / مخلوق صرف هستی / بنده حق باش / هنگام سلطه حرص به خود بگو / خودخواهی تو هسته زشتیهاست / آن لقمه زیاد / آن سکه زیاد / آن قدرت زیاد را به دیگران تعارف کن / به دیگران / به عموم / نه خویشاوند، نه دوستان جاهلی بند و بست" من این را جناس می‌گیرم با این بخش از شعر "پرشت" که می‌گوید: "هنگامی که لقمه‌ای به دهان می‌برم می‌دانم آن را از دیگران ربوده‌ام، چگونه می‌توانم فرزانه باشم" نیروهای استعمار با عابد و زاهدی که مشغول عبادت خودش باشد و دین شخصی و صوری داشته باشد کاری ندارند، آنها با این فریادهای بیدارکننده که از حنجره شاعری مسلمان و آزادی‌خواه بیرون بیاید مشکل دارند.

□ بله آنها با این شرط که مردم مشغول دین خودشان باشند و استعمارگران هم کار خودشان را بکنند موافقت اما یک موقع آدمی مثل من آنها را رها نمی‌کند، من می‌آیم و نیروهای نفوذی آنها را از همین جامعه اسلامی بیرون می‌کشم، این تم دفاع از مستضعف و مقابله با تبعیض به نظر من کار مشترک تمام نویسندگان جهان است، حضرت علی علیه‌السلام قولاً و عملاً آن را به بهترین وجه برای ما ترسیم کرده‌اند، ما هم اگر متأثر از حضرت هستیم، باید "خودخواهی" را محکوم بدانیم، شما در همین شعر "پیشواز صلح" اگر دقت کرده باشید گفته‌ام: مخلوق صرف هستی / بنده حق باش، وقتی که می‌گویند مثلاً، بنده خدایی این جور می‌گفت، می‌گویم: نگویید بنده خدا، بگویید مخلوق خدا، چون مخلوق خیلی چیزها را در هستی شامل می‌شود، گاو، گوسفند و گیاهان، اما بنده آن کسی است که خدا را بشناسد، بنده‌شانی دارد و بنده خدا بودن خیلی مشکل است و این را هم گفته‌ام که این شهادت دادن ما خیلی هنر نیست، چون خود ذات احدیت می‌فرماید: "شهد الله انه لا اله الا هو"

وقتی خودش شهادت می‌دهد به یکتایی ذات اقدسش، من کی هستم که شهادت بدهم، مگر اینکه شهادت من عملی باشد، یعنی من یک عنصری باشم در خدمت حق و استقرار عدالت و آنچه خدای تعالی از آن راضی است.

● ضمن سپاس از بذل عنایتی که فرمودید مشتاقیم چند شعر منتشر نشده شما را در پایان این گفت‌وگو به مخاطبان مجله تقدیم کنیم.

□ من هم از شما سپاسگزارم و برای مجله شما آرزوی توفیق و تأثیر گذاری در جهت ارزشهای انسانی را دارم و این چند قطعه شعر منتشر نشده را هم برای چاپ تقدیم مجله شعر می‌کنم.\*

\* شعرها در بخش شعر معاصر ایران آمده است.

دانشکده ادبیات باشم به این خاطر بود که طرحی داده بودم برای بازآموزی دبیران که استادان دانشگاه بیایند و به دبیران دانش تازه بدهند و بعد شهید باهنر گفته بودند که طرح تحت نظر من اجرا شود و من دانشگاه شهید بهشتی را پایگاه آموزشها کردم و ترجیح دادم که برنامه از امکانات سرپرستی من استفاده کند، روزهای پرمشغله‌ای بود و من به چند کار با هم باید می‌رسیدم، مسئول کتابهای درسی تخصصی و برنامه‌ریزی زبانهای خارجی هم بودم، از طرفی بچه‌هایی هم که در کانون فرهنگی نهضت اسلامی آموزش دیده بودند را داشتند کم کم می‌بردند برای تأمین نیازهای دستگاههای فرهنگی کشور، برای روزنامه‌ها، رادیو، تلویزیون و غیره و هدف ما هم همین بود و به همین خاطر که احساس می‌کردم وظیفه‌ام را در کانون انجام داده‌ام آن مجموعه را تحویل دادم و بعد آنجا شد مرکز اندیشه و هنر اسلامی که در حال حاضر هم حوزه هنری است، یادم هست که اسم سوره که الان چندین دانشکده دارد برای عنوان مجله‌ای که می‌خواستیم در آن مرکز چاپ کنیم و مطالبش را هم آماده کرده بودم انتخاب کردم.

● الان هم مجله‌ای با همین عنوان که شهید آوینی آن را راه انداخته اند منتشر می‌شود.

□ متأسفانه من ندیده‌ام و برابرم نمی‌فرستند

● شما در رابطه با تلقی و دیدگاهتان در شعر صحبت‌هایی با آقای حقوقی و اصفهانی داشته‌اید اما به نظر می‌رسد کافی نیست، شما پنجاه سال بی‌وقفه شاعر بوده‌اید و شاعر مانده‌اید آن هم در مسیری که جریاناً کاملاً مستقل در آن در حرکت است، با ما از این تلقی و دیدگاه بیشتر بگویید.

□ تعریف من از شعر همان است که در "طنین دردلتا" گفته‌ام.

"طنین حرکتی است که حرف من در ذهن خواننده می‌آغازد" شعر من شعر اندیشه است. وقتی که فکری را عنوان می‌کنم باید تأثیر اندیشگی بر خواننده بگذارد، بنابراین من با شعر عاطفی و احساسی حتی بعد از "رهگذر مهتاب" تقریباً کم‌رابطه هستم، اعتقاد من این است که عاطفه و احساس یک بخش جزئی در شعر هستند شاعر باید مسئولانه اندیشه کند، مطالعه کند و کار کند، اگر دو هزار کتاب شعر هم جلوی من بگذارند و من چیز جدیدی از بینش در آن نبینم آنها را شعر نمی‌دانم.

● شاعری هم در مصراع می‌گفته است: "شاعر اگر حکیم نباشد مزلف است"

□ حالا واژه مزلف خیلی خوب نیست چون یک معنی "پزوراتیو" دارد، البته حکیم بودن تنها در حرف نیست آدم باید حکیمانه هم عمل کند، نمی‌شود حکیمانه حرف بزنی و تاجرانه زندگی کنی.

● در کتاب گزیده ادبیات معاصر که انتشارات نیستان از شما منتشر کرده است یک سری از شعرهای شما که مخاطبان را به نوعی به گرفتن موضع می‌کشاند و آنها را با نفس خودشان درگیر می‌کند، برای عدالت خواهی، نوع دوستی، نگاه شما از ارتقاعی است که به کل بشریت